

ويزوره الفقراء والعباد وكان الأنايك ابوبكر^۱ معتنياً في شأنه معتقداً له وراوا منه^۲ كرامات، توفي في سنة سبع وستين وستمائة^۳ (ورق ۱۳۱) ومرقده بمحلة باغ نو بين السوق والمقبرة رحمة الله عليهم.

۱۹۱ - الشيخ فخر الدين احمد بن عمر بن المظفر^۴

كان شيخاً عالماً موقراً بسيط الباع رفيع الشأن نسيح الحال فقيهاً محدثاً قد تأسى بطريقة عمه الشيخ الحاج ركن الدين منصور^۵ ما مشى الي ابواب الحكام ولم يأخذ من اموالهم الحرام وكان معتكفاً اكثر اوقانه في المسجد^۶ يصلي الصلوات الخمس بخشوع تام وطمانينة بليغة قد ذكر الناس خمسين سنة كما ينبغي و | كان | يختم المجلس بذكر لا اله الا الله وربها يعرفه الوجد فيسرى ذلك الي جميع الحاضرين ، حاضرتة كثيراً في مجالسه وخلواته وكان له نفس مؤثر واثار نافع و بيان طيب ، توفي في سنة . . . وسبعماية^۷ و دفن في صحن داره التي يسكن فيها بجوار المسجد رحمة الله عليهم .

۱۹۲ - الشيخ ابراهيم بن علي البوريائي^۸

كان شيخاً صالحاً كسوباً محبباً للفقراء والمساكين روى عنه خوارق العادات

۱ - كلمة ابوبكر فقط در م موجود است ، ۲ - تصحيح قياسي ، - ب : او راومنه (كذا) ، ق : و راومنه (كذا) ، م : روى عنه ، ترجمة فارسي كتاب ص ۱۲۰ ، و ازوي كرامات دي هاند ،
 ۳ - كذا في ب م ، ق : سبع وسبعين وستمائة ، ۴ - اين شخص يسر شمس الدين ابوانه مؤيد عمر بن المظفر است (نمره ۱۴۱ از تراجم) ، و بتصريح مؤلف حاج ركن الدين منصور معروف به . راست گو ، (نمره ۱۳۷) عم اوست ، ۵ - اين كلمه فقط در ق موجود است ،
 ۶ - كلمة منصور فقط در م موجود است ، - رجوع شود بهاشية ۷ ،
 ۷ - م ، في مسجد باغ نو ، ۸ - جاي آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفيد است ،
 ۹ - البوريائي ، ق ، البوريائي ،

کثیراً * تأدب بالشیخ الحاج رکن الدین بن المظفر^۱ قد لقبته و اعتقدت فيه
(ورق ۱۲۱ ب) و سمعت منه ما ظهر صدقه بعد سنين ابنتی خاتماً بمحلة ایمن آباد
و دفن فیها رحمة الله علیهم .

۱۹۳ - الشیخ احمد بن عبدالله المعروف بمما^۲

احد الزهاد و العباد المتأهبين للمعاد تأدب بالشیخ زین الدین المظفر^۳
فی صفره ثم تأسی بطریقه الشیخ سعد الدین محمد بن المظفر^۴ فی کبره فأخذ عنه
الأدب و لازمه عدة مديدة ثم فعد فی زاویته و اعرض عن اهل الدنیا و شاعت
کراماته^۵ و زهده بین الناس و اراد الأتابک سعد بن زنگی^۶ ان یراه و اناه مراراً
فلم یأذن له و جاءه یوماً متمکراً فخرج الشیخ عن زاویته فسأله الأتابک عن حال
الشیخ فقال الآن خرج فرجع الأتابک فأخبر أنه هو فقال قد رأیته و لا ازاحه بعد ،
اتاه الیقین فی سنة ثلاث و ثمانین و ستمائة و دفن بأخر مقبرة منذر بن قیس عند
درب الباغ الجدید^۷ رحمة الله علیهم اجمعین^۸ .

۱ - کذا فی ق ۱ - رجوع شود بنمره ۱۳۷ از تراجم ، ب بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین
دارد ، « و کان مریداً للشیخ الحاج رکن الشریعة والدی [کذا - ؟] راست گویس الخرقه عنه ، م اصل
این جمله را ندارد ، ۲ - چنین است در هر سه نسخه بیا جار و دو میم و در آخر الف ،
۳ - رجوع شود بنمره ۱۶۲ از تراجم ، ۴ - رجوع شود بنمره ۱۶۳ از تراجم ،
۵ - کذا فی م ، ق ب : کرامته ، ۶ - چنین است در هر سه نسخه ، - سعد بن زنگی در سنه
۶۲۳ وفات یافت و صاحب ترجمه در سنه ۶۸۳ یعنی درست شصت سال بعد از وفات سعد زنگی ،
پس صاحب ترجمه در حیات سعد زنگی یعنی در اوقاتی که پادشاه منبوره چندین مرتبه بقصد زیارت
او می رفته و او در هیچ بار اذن دخول باو نمیداده چه سنی قاعده بایستی داشته بوده ؟ این حکایت
باین ملاحظه مستبعد بنظر میآید عاده ، پس محتمل است که اتابک موضوع این حکایت بجای سعد
زنگی پسرش ابوبکر یا نواده اش سعد بن ابوبکر بوده و در نقل تعریف شده ،
۷ - م : باغ نو ، ۸ - در ترجمه فارسی این کتاب بقلم پسر مؤلف عبسی بن جنید این دو
ترجمه اخیر یعنی دو نمره ۱۹۲ و ۱۹۳ را اصلاً ندارد و بجای آن ترجمه شخصی موسوم به شیخ
طلب الدین محمد را دارد که در هیچیک از نسخ بلانه عربی اثری از آن نیست ، -

۱۹۴ - الحاج علی العصار^۱

كان من رجال أهولاء الرجال وساقه اهل هذه الرفافة تأدب بالشيخ
 ظهير الدين عبدالرحمن^۲ وادرك كثيراً من المشايخ (ورق ۱۴۲) يتردد اليه الفقراء
 في دار عمله ، فياً كلون من زيته وعسله ، رأيته في سوق البقر^۳ والقوم جلوس
 حوله ، يتكلم بالمعرفة وهم يستمعون قوله ، وكان له بذل واشار و مرودة عند الاجتماع ،
 وبكاء وذوق ووجد في السماع ، وكان مولانا قوام الدين عبدالله^۴ يزوره احياناً
 لا اعتقاد في شأنه ، ووداد ثابت بينهما في عهد الشيخ و زمانه ، ولولا ذلك لطويت
 ذكره ، وحضرنا عند مولانا السعيد غدوة^۵ للدرس بعد ما توفي فوجدناه فرحاً مسروراً
 يشرق وجهه لمعاناً و نوراً فقال رأيت الحاج علياً في منامي ينشد هذه الأبيات
 لابن الفارض ويكرر [ها] متواجداً :

| | |
|---|--|
| وَفَارِقُ ضَلَالِ الْفَرَقِ فَالْجَمْعُ ^۶ مُنْتَبِجٌ | هُدَى فِرْقَةٍ بِالْإِتِّحَادِ تَحَدَّتِ |
| وَصَرَخَ بِأَطْلَاقِ الْجَمَالِ وَلَا تَقُلْ | بِتَقْيِيدِهِ رَوْماً لِنُحْرُفِ زِينَةِ |
| فَكُلِّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهَا | مَعَارُ لَهُ بَلْ حُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةٍ |
| بِهَا قَيْسُ لُبْنَى هَامَ بَلْ كُلُّ عَاشِقٍ | كَمَجْنُونٍ لَيْلَى أَوْ كَثِيرِ عَمْرَةٍ ^۸ |

۱ - م : الحاج علی بن العصار ، ۲ - رجال بضم را ، و تشدید جیم چنانکه در ق ب ضبط
 قلم مرقوم است جمع راجل است بمعنی پیاده ، یعنی وی از پیادگان این میدان یعنی از فروع و
 طبقه عوام و کارگران طایفه صوتیه بود نه از مشایخ و رؤسا ایشاز ، ۳ - رجوع شود بشرة
 ۲۳۹ از تراجم ، ۴ - کنذا فی م ، ب ق ، يسوق البقر (= يسوق البقر) ،
 ۵ - رجوع شود بشرة ۳۳ از تراجم ، ۶ - کنذا فی م و دیوان ابن الفارض ، ب ق ، والجمع ،
 ۷ - کنذا فی النسخ الثلاث ، دیوان ، ملاً ، ۸ - این چهار بیت از تائیه کبرای ابن الفارض
 موسوم بنظم السلوك است (دیوان ابن الفارض طبع بیروت سنه ۱۹۱۰ میلادی ص ۸۵) -

عزّی قومه به^۱ فی سنة ستّ وخمسين وسبعمائة (ورق ۱۲۲ ب) و دفن حذاء حظيرة
الشيخ احمد^۲ رحمة الله عليهم .

۱۹۵ - الشيخ غازي بن عبد الله

يقال انه من الغزاة والمجاهدين^۳ جاء فارس لقتال المجوس والمشرکين
فاستشهد في عهد عمر بن عبد العزيز ومرقده في رباطه المشهور بالثلثةاء^۴ خلف
درب الباغ الجديد رحمة الله عليهم .

۱۹۶ - الشيخ شمس الدين عمر المشهدى

كان واعظاً فصيحاً جهورى الصوت قدم شيراز في عهد القاضى السعيد
رکن الدين يحيى^۵ واستتبع خلقاً كثيراً من الخواص والعوام ثم ظهر رجل يزعم
انه المهدي الموعود في آخر الزمان وصار بسببه متهماً فقتل مع من قتل و دفن
في وسط المقبرة في جوار الشيخ غازي^۱ رحمة الله عليهم .

۱۹۷ - الشيخ علي الشهيد^۲

.....

۱ - م بجای این سه کلمه: توقی ،
صاحب ترجمه مذکور بالا فاصله قبل ،
۲ - یعنی ظاهراً شیخ احمد بن عبد الله معروف بمما
۳ - م افزوده ، فی سبیل الله ،
۴ - در باغچه که مشهور است به شنبه نزد باغ میدان (ترجمه فارسی کتاب ص ۱۲۱) ،
۵ - مستوفی در سنة ۷۰۷ ، رجوع شود بنمرة ۲۹۲ از تراجم ، ۶ - یعنی صاحب ترجمه
مذکور بالا فاصله قبل ، ۷ - این عنوان در اینجا درق و در حاشیه ب مسطور است بدون
خود ترجمه حال و درق بعد از عنوان بقدر يك سطر بیاض است ، ولی در ترجمه فارسی کتاب
حاضر از پسر مؤلف عبسی بن جنید ترجمه مختصر ذیل را دارد : « **شیخ علی شهید** معاصر شیخ
دولت بود و در گردا گرد او صلحا و سادات و مجذوبان و عبّاد و ابدال مدفونند و مرقده او در پس دروازه
دولت است » ۱ - و مقصود او از شیخ دولت صاحب ترجمه آتی الذکر نمرة ۲۰۰ است ۱

۱۹۸ - الشيخ اويس بن عبد الله الخنجي

كان من عبّاد الرّجال واجواد الأبدال ما سمعت في زماننا هذا من بلغ في الطّي مرتبته كان يطوي اثنين و اربعين يوماً لا يأكل ولا يشرب ولا ينام بحيث يحتاج^١ الى وضوء آخر ، قد تأدّب بطريقة والده وهو قد تأدّب بطريقة الشيخ الحاج عبد السلام الخنجي^٢ (ورق ١٢٣) والشيخ فخر الدين احمد المشتهر بيازاري^٣ ، ورياضانه مشهورة ودخل في الأربعينات من صباه حتى نال مناه ، لم يشرع في شطح و طامات ، ولم يتعدّ سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في جميع الحالات ، وسألته يوماً هل يبالغ عدد اربعيناًك خمسين فقال قد جاوزت ذلك ، وكان له في السماع وجد وصياح و حركات غير منضبطة تشهد على اضطرابه ، توفي في شعبان سنة تسعين وسبعمائة ودفن في خاشاهه خلف درب دولت رحمة الله عليهم .

۱۹۹ - الاتابك سعد بن ابي بكر بن سعد بن زنگي

كان ملكاً شاباً جميلاً حسن السيرة صافي السريرة محبباً لاهل الفضل مربياً لهم قد انتسب اليه الشيخ مشرف الدين مصلح السعدي^٤ و مدحه بمدائح وزين

١ - م : لا يحتاج ، - مآل هر دو يعنى يحتاج ولا يحتاج يكى است ، بنا بر ق ب معنى عبارت اين خواهد بود كه نميخواييد تا محتاج بوضوء ديگرى باشد ، و بنا بر م ، نميخواييد و بنا بر آن محتاج بوضوء ديگرى نبود .
٢ - اطالعى از احوال اين عبد السلام خنجي در جائي نتوانستيم بدست بياوريم ، محتمل است كه وى پدر عفيف الدين اسراييل بن عبد السلام خنجي سابق الذكر صاحب ترجمه نمره ١٦٨ باشد ،
٣ - از احوال اين شخص نيز معلوماتى نتوانستيم بدست بياوريم ، سابق در اثناء ترجمه نمره ٧٠ استطراداً ذكرى از و گذشت ،
٤ - السعدي را فقط در م دارد .

باسمه الکتب ، ولما توفي ابوه الأتابك ابوبكر كان هو عند ملك الترك المصلحة
 اهل شیراز فبلغه خبر وفاة والده عند رجوعه في الطريق وكان مريضاً فبقي بعده
 أياماً ثم توفي بأرض العراق في جمادى الآخرة سنة ثمان وخمسين وستمائة فأرسلت
 ترکان خاتون^۱ قال الفقيه^۲ وكانت صالحه معتقدة^۳ حتى اتوا به ودفته في شیراز

- ۱ - مقصود از « ملك الترك » هولاکو است چه در آن اعصار یعنی در عهد سلطنت مغول و ازمنه
 متقاربه آن عامه ناس که معمولاً اطلاع چندانی از اوضاع واحوال امم مختلفه ندارند تصور واضحی
 از اقوام مغول نداشته اند و آنها را شعبه از طوایف اتراک فرض میکرده اند . و اما رفتن اتابک
 سعد بن ابوبکر بدربار هولاکو که مؤلف بدان اشاره میکند در سنه ۶۵۸ بود برای اظهار مراسم
 تهنیت از جانب پدرش اتابک ابوبکر بمناسبت فتح ولایت لرستان بدست لشکر مغول و در آن
 موقع اتابک ابوبکر او را با تحف و هدایای بسیار باسم نوا باردوی هولاکو فرستاد ، در اثناء
 مراجعت ازین سفر اتابک سعد را در عرض راه مرضی صعب روی نمود و پدرش نیز در شیراز بیمار
 شد و پدر و پسر از بیماری یکدیگر خبر نداشتند ، و چون اتابک سعد بمرحله طبرش [= تفرش]
 رسید بتب ربع مبتلی بود مستسقی نیز شد و رعا ف پدید آمد و همانجا پس از دوازده روز از وفات
 پدر که خطبه و سگه بنام او مزین گشته بود در روز یکشنبه هفدهم جمادى الآخرة سنه ششصد و
 پنجاه و هشت در گذشت ، و زوجه او ترکان خاتون کس فرستاد و تابوت او را بشیراز آورد و در
 آنجا دفن نمود و بارگاهی رفیع بر آن بساخت و سپس در جنب آن مدرسه بنا نمود و بنام پسرش
 اتابک عضدالدین محمد آنرا مدرسه عضدیه نام نهاد (رجوع شود بجامع التواریخ قسمت سلفریان
 که هنوز طبع نشده ، و قسمت او کتای قآن بعد طبع بلوشه ص ۵۵۴ - ۵۵۷ ، و قسمت
 هولاکو طبع کاترمر ص ۳۲۲ ، و وصاف ص ۱۸۱ ، و « ممدوحین سعدی » ص ۱۶ - ۱۷) ،
 ۲ - ترکان خاتون زوجه اتابک سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی دختر اتابک یزد قطب الدین محمود
 شاه و مادرش یاقوت ترکان دختر براق حاجب مؤسس سلسله قراخانیان کرمان بود ، ترکان
 خاتون را از اتابک سعد سه فرزند آمد ، یک پسر اتابک عضدالدین محمد که عنقریب اشاره باحوال
 او خواهد شد ، و دو دختر یکی بزرگتر موسوم بسلفم خاتون که در حباله محمد شاه بن سلفور
 شاه بن سعد بن زنگی در آمد ، و دیگر خردتر موسوم بابش خاتون که آخرین سلفریان فارس و زوجه
 منکوتیمور بن هولاکو بود ، ترکان خاتون پس از وفات شوهر نخستین خود اتابک سعد در حباله
 نکاح اتابک سلجوقشاه بن سلفور شاه بن سعد بن زنگی برادر محمد شاه مذکور در آمد ، ولی پس
 از اندک زمانی شوهرش شبی در پایان مستی او را بدست غلامی زنگی بقتل آورد در اواخر ۶۶۱
 یا اوایل ۶۶۲ (رجوع شود بجهان مآخذ مذکوره در حاشیه ۱ و « ممدوحین سعدی » ص ۲۳ - ۲۸) ،
 ۳ - یعنی فقیه صائین الدین حسین بن محمد بن سلمان صاحب « تاریخ مشایخ فارس » (رجوع شود
 بنمره ۱۲۲ از تراجم ، و ص ۴ و ۴۹) ، ۴ - م : معتبده .

(ورق ۱۲۳ ب) و بنت علیه فبة رفیعة و جعلت عندها مدرسة سمّتها العصدیة * ثم

دفن ابنه محمد بن سعد فی جنبه^۲ و انشد لسان الحال عنهم:

| | |
|--|--|
| جَلَّ رَبِّي وَ عَزَّ مَنْ لَا يَمُوتُ | قَدْ تَيَقَّنْتُ أَنِّي سَأَمُوتُ |
| لَيْسَ مَلِكٌ يُرِيْلُهُ الْمَوْتُ مُلْكًا | إِنَّمَا الْمَلِكُ مَلِكٌ مَنْ لَا يَمُوتُ |

رحمة الله عليهم .

۲۰۰ - الشيخ دولت^۳ ابن ابراهيم بن مالك الاشر^۴

يقال انه جاء فارس لقتال المجوس المتحصنين بقلمة فهتدر^۵ فحاصروهم مدة

۱ - یعنی اتابك عضدالدین محمد بن سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی ، وی در وقت وفات پدر دوازده ساله بود ، بصوابدید امرا اورا در اواخر جمادی الآخرة سنه ۶۵۸ بتخت نشانیدند و مادرش ترکان خاتون حاکمه و مدبیره امور مملکت گردید ، ولی ایام سلطنت او چندان امتدادی نیافته بس از دو سال و هفت ماه سلطنت بسبب سقطة از بام قصر در گذشت در اوایل سنه ۶۶۱ و در مدرسه عضدیة شیراز مدفون شد ، ۲ - کذا فی ق ب . در م بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین دارد ، « ثم دفن فی جنبه اخوه محمد بن ابی بکر » ، و این غلط قاحش است چه اتابك محمد باجماع مورخین و نیز بطبق ق ب پسر اتابك سعد بود نه برادر او .

۳ - م : اویس (بجای « دولت ») ، ۴ - کذا فی م ، ب ق : مالك بن اشتر (کذا) ، ۵ - چنین است این کلمه صریحاً و اضحاً در هر سه نسخه یعنی فهتدر بفاء و هاء و نون و دال و راء مهملتین ، و نیز در تاریخ ملوک آل مظفر فارس از محمود کیتی که در اواخر تاریخ کزیده چاپ عکسی اوقاف گیب مندرج است در صفحات ۶۶۳ ، ۴۷۴ ، ۶۸۶ ، ۶۸۸ ، ۸۹۵ هفت مرتبه نام این قلعه بعینه بهمین املا مکتوب است ، و بعلاوه در اغلب این موارد تمام حروف این کلمه بطرز ذیل حرکات گذارده شده است : بفتح فاء و فتح هاء و سکون نون و فتح دال و هاء و در آخر راء مهمله بر وزن قلندر ، و ما نیز متن حاضر را از روی همین نسخه حرکات گذاردیم ، - در تاریخ ابن الاثیر چاپ مصر سنه ۱۳۰۳ ج ۹ ص ۱۹۸ در وقایع سال ۴۴۳ در تحت عنوان ذکر ملك الملك الرحيم اصطلخ و شیراز « سه مرتبه نام این قلعه بهتدر چاپ شده بعین همان املائی مذکور و لی بیاه موخده بجای فاء ، و ازین املائی ابن الاثیر بضمیمه املائی شد الأزار و تاریخ محمود کیتی واضح میشود که اصل نام این قلعه در زبان فارسی بهتدر بوده است بیاه فارسی در اول که بعدها در تحت نفوذ زبان عربی این باه فارسی گاه بفاء تبدیل شده مثل همین موارد سابق الذکر شد الأزار و تاریخ محمود کیتی ، و گاه بیاه عربی مانند سه مورد مذکور در ابن الاثیر و نیز مانند تلفظ امروزی خود اهالی جعل یعنی شیراز که این قلعه را اکنون قلعه بندر [بقیه در صفحه بعد]

مدیده و حاربههم محاربه شدیدة ثم ان الله تعالى قدر له الشهادة و ختم له بالسعادة

[بقیه از صفحه قبل]

مینامند بیاء موحدہ و نون و دال و راء مهملتین بهمان لفظ بندر معروف یعنی شهر واقع بر لب دریا و محل توقف کشتیها و حمل و نقل بضایع و مسافرین ، و این تلفظ امروزی اهالی نزدیکترین صور این کلمه است باملای اصلی آن یعنی **بهندر** یا یا فارسی که بایک تدرج طبیعی منظمی از یکطرف در فارسی **بهندر = پندر = بندر** شده است ، و از طرف دیگر در عربی از **بهندر = قهندر و بهندر و مهندر** بعمل آمده است ، - این صورت اخیر یعنی **مهندر** با میم در اول املای کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی بشاری است از مؤلفین نیمه دوم قرن چهارم هجری که خود نیز بشخصه مدتی در شیراز بوده است ، مؤلف مزبور در ضمن تعداد هشت دروازه که شیراز در آن عصر داشته از قبیل دروازه سلم و دروازه اصطخر و دروازه گوار یکی نیز دروازه **بهندر** را می شمرد که لابد بواسطه معاذات آن دروازه با این قلعه واقع در شرق شیراز باین اسم معروف شده بوده است ، و دخویه مستشرق مشهور هلندی ناشر کتاب مزبور در حاشیه این موضع ص ۴۳۰ گوید : « این کلمه یعنی **مهندر** نام همان قلعه ایست که امروزه **قهندر** نامیده میشود و (اوزلی) در سفرنامه خود ج ۲ ص ۲۹ بعد وصف آنرا نموده است ، - و این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که بواسطه تشابه خطی عجیبی که ما بین **قهندر** مانحن فیه و **قهندز** با قاف و زاء معجمه (معرب « کهن دز » که در قرون وسطی بر مطلق هر قلعه مستحکمی که در وسط بعضی شهرهای بزرگ ایران واقع بوده اطلاق میشده مانند **قهندز مرو** و **قهندز نیشابور** و **قهندزهای بلخ و بخارا و سمرقند** و غیره) موجود است در بعضی از نسخ کلمه اول بکلمه ثانی تصحیف شده از جمله در شیراز نامه مطرداً در صفحات ۲۶ - ۲۸ پس باید جداً ملتفت این نکته بود و این اشتباه را تکرار نکرد ، - مؤلف فارسنامه ناصری نام این قلعه را غالباً در کتاب خود از جمله در ج ۲ ص ۳۳۳ **بهندز** بیاء فارسی و زاء معجمه در آخر و تجزیه آن در کتابت بدو کلمه نگاشته است ، و بدون شك چون در ذهن او رسوخ کرده بوده که جزء اخیر این کلمه (دز) است بمعنی قلعه لهذا ابتناءً بر این عقیده خیالی بر خلاف املای عموم ، آخذ معتبره دیگر و برخلاف تلفظ خود اهالی محل که همه این کلمه را چنانکه گفتیم **بهندر** براء مهمله بلفظ بندر بمعنی شهر ساحلی تلفظ میکنند او آنرا بازاء معجمه و انفصال در کتابت نگاشته و این املائی ساختگی را باین کلمه داده است ، - در فارسنامه ابن البلخی نیز چون یکی از مآخذ عمده دو ناشر آن کتاب مرحومین لسترنج و نیکولسن در تصحیح متن آن بتصریح خودشان همین فارسنامه ناصری بوده است لهذا آنها نیز کلمه **بهندر** را در نام این قلعه که دو مرتبه در آن کتاب ذکر آن آمده (ص ۱۳۳ و ۱۶۶) بدون شك استناداً بفرسنامه ناصری آنرا به **بهندز** بازاء معجمه تصحیح کرده اند با وجود اینکه در نسخه موزه بریطانی که اقدم نسخین اساس طبع ابن البلخی است و نسخه دیگر یعنی نسخه پاریس فقط سوادى از آنست این کلمه صریحاً **بهندر** با راء مهمله مکتوب است (رجوع شود بص ۱۶۶ حاشیه ۴ از ابن البلخی) .

فدفن فی محله المعروف به^۱ وقیل کان قبره خافياً ما اطلعوا علیه حیناً حتی رآه احد من الناس یرید عمارة فی تلك الأرض فاطلع علی حفیر فنظر فیه فرأی رجلاً جسیماً وسیماً طویلاً مدفوناً مع اساحته و ثیابه و فی یدیه خاتم نقش علیه اسمه و نسبه فعلموا ذلك وجعلوا تربته مزاراً، و لزیارة تربته اثر ظاهر قد جربوها و الحاف

[بقیه از صفحه قبل]

تا اینجا صحبت از اسلای نام این قلعه بود اما موقعیت آن چون مرحوم فرصت شیرازی در کتاب « آثار عجم » از همه کس بهتر وصف مشیح مفیدی ازین قلعه نموده ما بنقل خلاصه مسطورات وی ذیلاً اکتفا میکنیم ، در ص ۴۱۶ - ۴۱۸ از کتاب مزبور متن و حاشیه گوید : « قلعه بندر » قلعه ایست در سمت شرقی شیراز بمسافت کمتر از میلی و باغ دلکشا در پایه آن قلعه واقع شده و آن قلعه را قهندز نیز گویند بضم قاف و کسردال و آن معرب کهن دز است بمعنی قلعه کهن و این اسم عام است برای هر قلعه کهنه چنانکه در بلاد دیگر هم قلعه هائی هست که آنها را قهندز مینامند ، و قلعه مذکوره را قهندز بفتح فاء نیز نوشته اند ، بهر صورت مانعة الجمع نخواهد بود که هم قهندز باشد صوماً و هم قهندز خصوصاً اما در این اوقات بقلعه بندر اشتهار دارد و بندر جائی را گویند که محل صدور و ورود تجارت باشد و بیشتر آب دریا را گویند و معروف است که قلعه بندر وقتی اطراف آن تا بمسافتی آب بوده که بکشتی عبور می نموده اند ولی حقیقت آن معلوم فقیر نشده [این وجه تسمیه قلعه بندر بکلی عامیانه و واهی است و منشأ آن جهل بنام اصلی قدیمی این قلعه است که چنانکه سابق گفتیم قهندز بوده و سپس بکثرت استعمال قهندز = بندر = بندر شده است - ناشر] و آن کوهی است طبیعی ارتفاع چندانی ندارد و یکطرف آن دامنه دار است و منتهی بصحرای میشود و اطراف دیگرش اتصال بکوه دیگر دارد ولی جوانب آنرا از سنگ و گچ برج و بارو ساخته بوده اند که از یورش دشمن مصون ماند ، اکنون از آن سدها جز آتاری باقی نیست و بر سر آن کوه که وسط قلعه باشد جاهی است بسیار عمیق مربعاً حفر شده که چهارده ذرع دور دهن آنست و عمق آنرا قریب یکصد ذرع یافتیم و آب ندارد و اگر چه الحال بی آبست ولی معلوم است که آب داشته زیرا که اطراف آن جاه آثار حوض و منبع که از صاروج و آجر ساخته بوده اند میباشد ، و دیوان فاحشه مقسرة واجب الغنل را در آن برده می افکنند ، و دو جاه دیگر در آن قلعه هست ولی قطر آنها کمتر است از جاه مذکور ، انتهى ، - و مرحوم سیر یرسی سایکس انگلیسی در سفرنامه خود موسوم به « ده هزار میل در ایران » (ترجمه فارسی ج ۲ ص ۱۶۲) در خصوص این قلعه گوید : « آثار قلعه بزرگی نیز موسوم بقلعه بندر در این شهر [یعنی شیراز] دیده میشود که دارای دو جاه عمیق سنگ آهکی است و تا این اواخر هر زنی را که در حین ارتکاب زنا دستگیر میکردند در یکی از آنها می افکنند ، این قلعه محققاً قبل از ظهور اسلام بنا شده زیرا حجاریهای آن تقریباً نظیر حجاریهای سرودشت است » .

عنده عظیم رحمة الله عليهم .

۲۰۱ - الفقيه نجم الدين محمود بن الیاس

الطیب المقبول الروایة الفقیه الكثير^۱ الدرایة من علماء الزمان و فضلاء الأعیان (ورق ۱۳۴) كان ماهرًا فی علمی الأبدان والأدیان قد مارس اقسام العلوم واخذ من^۲ سائر الفنون ولكن غلب علیه الطب فاشتهر به ، قيل مهما جلس للتداوی قدم الأُسبِق فالأُسبِق وراعی جوانب^۳ الفقراء ومتی كتب الدواء لفقیر وعلم أنه لا یقدر علی تحصیل ذلك اصحبه احدًا یشتري له من ماله و یسلم الیه ، وله مصنفات معتبرة جامعة منها كتاب الحاوی فی علم التداوی^۴ ، وشرح الفصول لبقراط ، والرشيديّة ، وكتاب التشریح ، وكتاب الاغذية والاشربة ، و الرسالة التاجیه^۵ ، وكتاب اسرار النكاح وفي ديباجته اوراق فی العشق تدلّ علی أنه كان محظوظًا من العشق الألهی المخلص عن المرديات النفسانية وما اورد فيه :

تَرَدُّدُ أَنْفَاسِ الْمُحِبِّ دَلَائِلُ عَلَي كُنْهِ مَا أَنْقَاهُ مِنْ أَلَمِ الْحُبِّ
إِذَا خَطَرَاتُ الْحُبِّ نَحَامَرْنَ قَلْبَهُ تَنْفَسَ حَتَّى ظَلَّ مُنْصَبِعَ الْقَلْبِ

۱ - ب : الكبير (ببإاء مؤخده) ، ۲ - م : وخدم (بجای «واخذ من») ، ۳ - م : جانب ، ۴ - م : الحاوی فی الطب ، رجوع شود بکشف الظنون در تحت همین عنوان « الحاوی فی علم التداوی » ، صاحب فارسنامه ناصری ۲ : ۱۴۱ ازین کتاب به « حاوی صغیر » تعبیر نموده و از « حاوی » معروف بمحمد بن زکریای رازی به «حاوی کبیر» ، واین باید اصطلاحی مخصوص باشد والا معروف در عموم کتب طبقات اطباء و فهارس کتب و غیره نام کتاب رازی « حاوی » مطلق است بدون هیچ قیدی و صفتی و نام کتاب حاضر بهمان نحو که در متن مسطور است « الحاوی فی علم التداوی » است نه « حاوی صغیر » ، از کتاب الحاوی فی علم التداوی نسخ متعدده موجود است از جمله نسخه در موزه بریطانیه در لندن ، و نسخه دیگری در گوتا (آلمان) که تاریخ کتابت آن سنه ۷۳۷ است ، و نسخه دیگری در کتابخانه لیدن (هلاند) ، و نسخه دیگری در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد که مؤلف فورست آن کتابخانه ج ۳ ص ۲۵۳ سهو بسیار عظیمی نموده و آنرا بمحمد بن زکریای رازی نسبت داده است ، ۵ - کذا فی ب ق پناه مثلثه و جیم ، م : « البلخیه » بباء مؤخده و خاء معجمه ، ۶ - کذا فی م ، ق ب : القلب (کذا) ،

مال الى العالم العلوی فی سنة . . . وستمائة^۱ ودفن فی بقعته رحمة الله عليهم .

۲۰۲ - مولانا جلال الدين احمد بن يوسف بن الیاس^۲

الطیب الفاضل الأديب الكامل كان محبباً الى القلوب (ورق ۱۲۴ ب) مقرباً
لدى الملوك ينفق ماله على الصوفية ويجمعهم على الطعام ويطيب وقتهم بسماع
الكلام وله ديوان جمع فيه اشعاره من العربيات والفارسيات ، وملعماته في غاية
اللطافة ، * ولما قضى عن نظم كتابه الأرب ، وشاع ذكره في الشعراء وذهب ،
كتب كل من اولى الفطنة والأدب نسخة منه بحل الذهب^۳ ، ورزقه الله اولاداً
موسومين بالكمال من افاضل الرجال ، ومن جملة ما بقى على ذكرى من شعره :

| | |
|--|--|
| أَنْتِ طَيِّبٌ فِي الْحَقِيقَةِ أَمْ أَنَا | تَحَيَّرْتُ حَتَّى لَسْتُ أَدْرِي مَعِينَا |
| نَحْيَالِكَ فِي عَيْنِي إِذَا كُنْتُ نَائِماً | وَفِي الْقَلْبِ عِنْدَ الْإِنْتِبَاهِ تَوَطَّنَا |
| فَتَحَسُدُ عَيْنِي الْقَلْبَ عِنْدَ أَنْتِبَاهِهَا | وَيَغِيْطُ قَلْبِي الْعَيْنَ حِينَ تَوَسَّنَا |

۱ - كذا في م ، در ق ب جای اصل تاریخ وفات سفید است ، در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۴۱ وفات اورا « در حدود سال ششصد ونود واند » نکاشته است فدانستیم از روی چه مأخذی ، و در هر صورت چنانکه ریونیز در فهرست نسخ عربی موزة بریتانیه ص ۴۸ گوید تاریخ کتابت « الحاوی فی علم التداوی » نسخه کوتا که چنانکه گفتیم سنة ۷۲۷ است دلیل قاطعی است که عصر تألیف مؤخر ازین تاریخ نبوده است ، پس از این فقره مضافاً بتاریخ وفات برادرزاده صاحب ترجمه جلال الدین احمد بن یوسف بن الیاس آتی الذکر بلافاصله بعد که در سنة ۷۴۴ بوده عصر تفریبی مؤلف بدست میآید ، ۲ - م بعد از الیاس افزوده : الحکیم ، -

۳ - م بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین دارد : « ولما فرغ من نظم کتابه المعنوی كتب كل من احبائه نسخة منه بحل الذهب ، ، ۴ - تذکیر فعل « توسن » را که فاعلش ضمیر راجع به عین است میتوان حمل بر ضرورت شعر از باب « ولا ارض اقبل اقبالها » نمود ، ولی این بیت عیب دیگری دارد و آن اینست که قائل آن توسن را چنانکه از سیاق واضح است بمعنی خوابیدن استعمال کرده و حال آنکه توسن بمعنی « آمدن کسی است نزد کسی در وقت خواب وی ، و بمعنی خوابیدن » در کتب لغت متداوله بنظر نرسید ، قال فی اللسان « توسن فلان فلانا اذا اتاه عند النوم و قيل جاءه حين اختلط به الوسن ، ،

فَوَادِي نِيرَانٍ وَ عَيْنِي لُجَّةٌ وَقَدْ أَخَذَتْ قَلْبِي وَ عَيْنِي مَسْكِنَا
 لَيْلِنَ أَلْفِ الْأَيَّامِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ فَلَا أَشْتَكِي إِلَيْكَ الَّذِي كَانَ بَيْنَنَا
 ومن اشعاره الفارسیة^۱ :

شد روز جوانی جبر الله عزاک آمد شب پیری انعم الله مساک
 ای دهر هر آنکه دل بهر تونهاد اینست جزاش احسن الله جزاک
 (ورق ۱۳۵) توفی فی سنة اربع واربعین وسبعمائة^۲ ودفن فی رباطه^۳ فی جوار عمه
 رحمة الله علیهم^۴ .

۱ - این سه کلمه فقط در م موجود است ، ۲ - کذا فی م ، در ب ق جای آحاد و عشرات سفید است ، در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۳۴ نیز وفات او را بطبق م در سال هفتصد و چهل و چهار ضبط نموده است شاید از روی همین نسخه م ،

۳ - م ، قی بقعه ، ۴ - کلمات از راده ۳ تا اینجا فقط در م موجود است ، - به مناسبت اینکه در کتاب حاضر ترجمه احوال دونفر ازین خاندان بنی الیاس که همه از اطباء مشهور شیراز بوده اند یعنی نمره ۲۰۱ و ۲۰۲ مذکور است گوئیم که یکی دیگر از افراد همین خاندان که ظاهراً نواده صاحب ترجمه حاضر (نمره ۲۰۲) است مؤلف کتابی است معروف در طب^۵ بزبان فارسی ، موسوم به **کفایة مجاهدیه** و نسخ متعدده از آن در کتابخانه های ایران و اروپا موجود است ، و مؤلف آن خود را **منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس** مینامد (فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیه از ریو ص ، ۴۷۰) ، و در فهرست کتابخانه مجلس لقب « فقیه » را نیز برای او افزوده ، و مؤلف این کتاب را بنام پادشاهی موسوم به **مجاهد السلطنة والدين سلطان زين العابدين** تألیف نموده است (همان موضع از فهرست ریو) ، حال گوئیم از نام جد و آباء جد مؤلف کفایة مجاهدیه که بعینه و بدون کم و زیاد همان نام و نسب صاحب ترجمه حاضر (نمره ۲۰۲) است ، و نیز از لقب « فقیه » که بعینه همین لقب یا نعت را صاحب شد الا زار برای صاحب ترجمه نمره ۲۰۱ که عم صاحب ترجمه نمره ۲۰۲ است ذکر کرده ، و بالأخره از اینکه صاحب کفایة مجاهدیه نیز مانند دو صاحب ترجمه ۲۰۱ و ۲۰۲ هر سه از اطباء میباشد ظن بسیار قوی بلکه تقریباً قطع و یقین حاصل میشود که صاحب کفایة مجاهدیه منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس نواده صاحب ترجمه حاضر احمد بن یوسف بن الیاس باید باشد ، و نیز از نام و لقب مخدوم صاحب کفایة مجاهدیه « **مجاهد الدین سلطان زين العابدين** » تقریباً شک [بقیه در صفحه بعد]

۲۰۳ - الشيخ عز الدين الاصبهاني^۱

كان حافظاً للقرآن ذاتجويد حسن وخشية وبكاء وتضرع ودعاء قد صحب
 المشايخ الكبار و ادرك كثيراً من العلماء الأبرار ثم لزم زاويته و اشتغل بتلاوة
 كتاب الله تعالى و تعليم اولاد المسلمين يقوم حين يبقى نصف الليل او ثلثه فيدرس
 لكتاب^۲ الله و عمى في آخر عمره مدة^۳ ثم ابصر حتى كتب مصحفاً آخر بيده ثم
 عمى^۴ و اسن حتى جاوز التسعين^۵ توفي في سنة . . . و تسعين و سبعمائة^۶ و دفن في
 زاويته على رأس سكة السجانيين^۷ رحمة الله عليهم .

۲۰۴ - الشيخ عز الدين ابو طاهر الابوسعيدى^۱

من اولاد الشيخ ابى سعيد بن ابى الخير الميهني كان صوفياً حسن
 السميت لطيف المحاور له نظم فائق و كلام رائق يقوم للنصيحة بين المسلمين
 و يتكلم بالغلظة مع الملوك و السلاطين و كان ذا تواجد و استغراق و امثال

بقیه از صفحه قبل

و شبهه نمی ماند که این مخدوم هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز «سلطان مجاهد الدین زین العابدین بن
 شاه شجاع بن امیر مبارزالدین محمد بن مظفر از ملوک آل مظفر فارس (۷۸۶ - ۷۹۳) » و با
 همه این قراین واضح ریو و ابنه مخدوم صاحب کفایة مجاهدیه را یکی از ملوک کشمیر شاهى خان نام
 (۸۲۶ - ۸۷۷) که بعد از جلوس خود را به «سلطان زین العابدین» موسوم نمود فرض کرده اند
 و حال آنکه اصلاً و ابداً در تاریخ فرشته در شرح احوال این سلطان لقب «جاهد الدین» برای
 او ذکر نکرده است، و علاوه بر قرینه نام خود کتاب یعنی کفایة مجاهدیه صریح نسخه موزة بریتانیه
 است چنانکه مذکور داشتیم که لقب مخدوم صاحب کفایة مجاهدیه «مجاهد الدین» بوده است ،

۱ - در م بعد از « عزالدین » افزوده : « یوسف » ، ۲ - کذا فی ق م (؟) ، ب : الكتاب
 (غ) ، ۳ - م ، مرة ، ۴ - ب ، عمر ، ۵ - کذا فی ب م ، ق : السبعین ،

۶ - جای آحاد در ب ق سفید است ، م : فی سنة تسعين و سبعمائة ، ۷ - کذا فی ق ، ب :
 السجابين (؟) ، م : السجابين ، ترجمه فارسی کتاب کوچه زندان (= زندان ؟) ،

۸ - تصدیح قیاسی قطعی ، هر سه نسخه : الابى سعیدی ،

غریبه^۱ سارت ذکرها^۲ فی الآفاق و مرقدہ بنراویۃ الشیخ عزالدین^۳ لمصافاة^۴
 كانت بينهما رحمة الله عليهم .

۲۰۵ - الست زاهدة خاتون

كانت صالحة متعبدة مخلصه في النية (ورق ۱۲۵ ب) تزوجها^۵ الأنايك بزابه
 ولما غلب السلطان الب ارسلان على^۶ فارس* وانتزعها من السلجوقية ولاها
 الأنايك بزابه وكان عليها حتى غلبت السلغرية في سنة ثلاث واربعين وخمسمائة^۷

- ۱ - م ، عربیة ، ۲ - م : سار ذکره ، ۳ - یعنی صاحب ترجمه مذکور بلافاصله
 قبل بظن قالب ، ۴ - م : لمصادقة ، ۵ - در نسخه م در حاشیه در مقابل این عنوان بخطی الحاقی غیر خط کاتب اصل نسخه نوشته اند ، « بقعه
 و مزار خاتون مشهور بخاتون قیامت » ، ۶ - تصحیح قیاسی ، - ب ق ، تزوجه (کذا) ، م
 بتصحیح الحاقی : تزوجت (بالأنايك) ، ۷ - ب ق « علی » را ندارند ، ۸ - جمله از ستاره تا اینجا در هر سه نسخه بعینه بهمین نحو است بی هیچ اختلافی و تفاوتی ، و
 در ترجمه فارسی این کتاب نیز فقره معادله این جمله عیناً ترجمه تحت الفظی همین عبارت است
 بدون هیچ کم و زیادی ، بنابراین پس معلوم میشود که هیچ تعریف و تصریحی از نسخ در این جمله
 روی نداده است و هر چه در متن مسطور است از قلم خود مؤلف جاری شده بوده است ، و معذک
 در همین جمله کوناه دوسطری سه غلط تاریخی بسیار بزرگ فاحش واضح روی داده است که شخص
 از ملاحظه آنها فرق دریای حیرت و تعجب میگردد که چگونه ممکن است شخص فاضل ادیب عالمی
 که تألیفی باین نفیسی از تراجم مشاهیر رجال شهر خود بیاد کار گذارده تا این درجه از تاریخ وقایع
 مشهوره دنیا و سرگذشت طبقات مختلفه ملوک و سلاطین و روابط صلحی و جنگی ایشان بایکدیگر
 و سایر تحولات و تبدلات عظیمه اوضاع عالم بی اطلاع و باین اندازه تهیدست باشد که اینگونه اباطیل
 پریشان مضحک را که مثل عامیانه معروف «خسن و خسین هر سه دختران معاویه» در جنب آن بسیار
 حقیر و ناچیز است درهم بافته و در بطون دفاتر مخلد نماید، باری آن اشتباهات از قرار ذیل است : **اولاً**
 مؤلف گوید « وقتیکه سلطان الب ارسلان بر فارس غلبه کرد و آن ولایت را از دست سلجوقیان انتزاع
 نمود الخ » ، و حال آنکه خود سلطان الب ارسلان از اشهر مشاهیر سلاطین سلجوقیه و دومین پادشاه
 بزرگ آن سلسله بود پس چگونه يك پادشاه سلجوقیه فارس را از دست سلجوقیان انتزاع نموده
 بوده است ؟ بدیهی است که مؤلف در ذهن خود مابین سلجوقیه و دیالمه خلط کرده و میخواسته
 شاید « دیالمه » بگوید « سلجوقیه » گفته ، یا شاید نمیدانسته که سلطان الب ارسلان خود یکی از
 مشاهیر سلجوقیه بوده است و خیال میکرده که سلجوقیه قبل از دیالمه بوده اند و الب ارسلان از
 پیته در صفحه بعد

ثم قُتل بزابه بأصبهان فارسلت الخاتون زاهدة جماعة حتى جمعوا عظامه فأثروا بها
شیراز فدفتها و بنت علیها قبة رفیعة و مدرسة و سبعة انفتت فیها الذخائر و وقفت
علیها ما كان لها من ارض و عقار و جعلت تولیتها لأمام حنفی ثم عرض لها فكر
فی قضیته^۱ فعزلتهم^۲ و جعلتها للشافعیة^۳ ، و كانت موقفة للخیرات و زیارتها مما یتبرک
بها رحمة الله علیهم^۴ .

بقیه از صفحه قبل

در میاها بوده، و ثانیاً مؤلف گوید که «سلطان الب ارسلان بعد از آنکه فارس را از سلجوقیه [صح] از
دیالمه [انتزاع نمود حکومت آنجا را با تابلک بزابه داد] ، و حال آنکه فتح فارس بدست الب ارسلان
و انتزاع آن از دیالمه در سنه ۴۵۹ روی داده و ابتدای حکومت اتابک بوزابه بر فارس از جانب
سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان (نه از جانب الب ارسلان) در سنه ۵۳۲ بوده
یعنی هفتاد و سه سال بعد از فتح فارس بدست الب ارسلان ، و اتابک بوزابه در آن تاریخ یعنی
در موقع فتح فارس بدست سلطان الب ارسلان شاید هنوز متولد هم نشده بوده است^۱ و ثالثاً مؤلف
گوید که اتابک بوزابه از آنگاه که الب ارسلان فارس را از سلجوقیه [= از دیالمه] انتزاع نمود و
حکومت آنجا را باو سپرد تا وقت خروج سلغریان در سنه ۵۴۳ وی همچنان در حکومت فارس
باقی بود ، و حال آنکه فتح فارس بدست الب ارسلان چنانکه گفتیم در سنه ۴۵۹ بوده و خروج
سلغریان چنانکه مؤلف و دیگران همه گفته اند در سنه ۵۴۳ ، و مابین این دو تاریخ هشتاد و چهار
سال فاصله است در صورتیکه حکومت بوزابه بر فارس با جماع مورخین فقط ده سال بوده است لاغیر
و ابتداء آن از سنه ۵۳۲ بوده است از جانب سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان و
انتهاء آن در سنه ۵۴۲ که در این سال اتابک بوزابه در جنگی که مابین او و سلطان مسعود مذکور
روی داد بدست همان سلطان در موضعی مابین اصفهان و همدان موسوم برج قراتکین کشته شد ، -
۱- ق : قضیة ، ۲- کذا فی ب ق ، م : فعزلته ، ۳- رجوع شود نیز برای ترجمه زاهدة خاتون بشیر از نامه
ص ۴۵-۴۶ ، و فارسنامه ناصری ۲ ، ۱۵۵- ، در ترجمه فارسی کتاب حاضر بتوسط پسر مؤلف عیسی بن
جنبید در اینجا بعد از ترجمه زاهدة خاتون ترجمه ذیل را علاوه دارد و این علاوه گویا از خود مؤلف
کتاب حاضر بوده که بعدها در بعضی نسخ متأخره الحاق کرده بوده نه از مترجم چه او همیشه
چیزهایی را که از خود علاوه کرده این عبارت را قبل از آن افزوده : مترجم گوید « و اینجا
چنین عبارتی ندارد ، باری ترجمه مزبور اینست از روی نسخه خطی مرحوم شعاع الملک
شیرازی (متن چاپی در اینجا مفلوط است) : « و در همسایه او [یعنی در همسایگی قبر زاهدة
خاتون] **خاتون کردوچین** از محبان فقراء و مخلصه صاحب خیر بود و تربیت تلمذ و فضلا بجا
میاورد و آثار خیرات او تا امروز باقی است که بسیار مردم از فیض عام او بهره میبرند و خاص
و عام بخشش از او می یابند از طلبه و حفاظ و قیرایشان از عباد و زهاد مبادم [ظ : میاومه] صنوف
خیرات او مبشتابند [ظ : می ستانند] و مدفن او در همسایه بی بی زاهدة خاتون است انتهى ، -
بقیه در صفحه بعد

۲۰۶ - الامام ظهير الدين ابو عبد الله الخطيب^۱

امام المسجد الفخری

وخطيبه و كان من خطباء المسجد الجامع العتيق ايضاً له مقامات و آيات وكرامات يقال له امام الأبدال ، روى عنه أنه قال صليت المغرب ليلة في محراب الجامع العتيق فلما سلمت عن يميني فقدت المنبر والأسطوانات كلها ورأيت عند حظيرة الأولياء سبعة رجال لهم سيماء الأبدال (ورق ۱۴۶) فعلمت أنهم من جملة اولياء الله ثم سلمت عن يساري فنظرت الى المنبر فرأيتها موضوعة^۲ والأسطوانات

بقية از صفحه قبل

راقم سطور گوید مقصود شاهزاده کردوچین خاتون از شاهزادگان معروف مغول است که مادرش ابش خاتون سابق الذکر دختر اتابک سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی بود و پدرش منکو تیمور بن هولاکو بن تولى بن چنگیزخان ، وی ابتدا در حدود سنه ۶۸۳ در حبالة سلطان جلال الدين سيورغتمش ششمین پادشاه سلسله قراختائیان کرمان درآمد و پس از قتل شوهرش در سنه ۶۹۳ چندین شوهر دیگر کرد که آخرین آنها امیرچوپان معروف بود ، وی زنی بسیار خیر و نیک فطرت بود و در شیراز ابنیه خیریه بسیار مهتی طرح افکند از جمله مدرسه مجملی موسوم بمدرسه شاهی بنا نمود و موقوفات بسیار نفیس بر آنها وقف کرد ، صاحب تاریخ و صاف که معاصر این خاتون بوده در کتاب مزبور ص ۶۲۳-۶۲۷ وصف بسیار مبسوط مفصل دقیقی ازین مدرسه و سایر ابنیه خیریه و صدقات داره و رقبات جاریه و موقوفات مختلفه این شاهزاده خاتون میکنند که بسیار متنوع است ، شاهزاده کردوچین بتصریح صاحب مجمل فصیح خوافی در سنه هفتصد و سی و هشت در شهر سلطانیته وفات یافت و نعش او را از آنجا بشیراز برده در آنجا در مدرسه که خود ساخته بود دفن کردند (برای مزید اطلاع از سوانح احوال شاهزاده کردوچین رجوع شود بسط العلی للحضرة العلیا تألیف ناصر الدین منشی کرمانی در تاریخ قراختائیان کرمان نسخه عکسی کتابخانه ملی طهران ورق ۱۰۸ پیعه ، و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله وزیر در قسمت هولاکو در فصل راجع باولاد و اعتاب او و نیز در اواخر فصل راجع بتاریخ قویلای قآن ص ۵۵۶ و ۵۵۷ از طبع بلوشه ، و تاریخ و صاف ص ۲۲۳ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴ م ، ۲۹۵ ، ۶۲۳-۶۲۷ ، و تاریخ گزیده ص ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۵ ، و ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو ص ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، و تاریخ آل مظفر از محمود گیتی یا کتبی ص ۶۲۵ ، و روضة الصفا و حبيب السیر در فصل قراختائیان کرمان)

۱ - کلمه «الخطيب» را فقط در م دارد ، ۲ - چنین است در هر سه نسخه بتأیید ضمیر مشر ،

و صواب «فرأيت» موضوعاً است ، -

بحالها فحالت یبنی و بینهم فقلت فی نفسی لیت شعری انهم ممن اقتدوا بی فی الصلوة ام لا وتمنیت ان لو کان لی معهم صحبة فبت اللیلة فی تلك الفكرة فلما اصبحتُ جاؤنی فقیر فقال ان جماعة من الفقراء فی المسجد یتظرونک فمشیت معه الیهم فلما رأیتهم عرفتهم فسلمت علیهم و کان بین ایدیهم خمیصة فیها کسرات الخبز ولقاطات الطعام مما یاخذه الفقراء من الأبواب فقالوا یا مولانا تقدم وکل معنا من هذا فجلست الیهم وواکلتهم فقالوا یا مولانا انا کنا قد اقتدینا بک البارحة فی الصلوة فطب نفساً ثم اذنوا لی فی الرجوع فتمت عنهم و یقال صار بعد ذلك قطباً ، وقبره خلف الجدار القبلی من المسجد علی جانب الطریق یرى علیه النور فی اللیالی رحمة الله علیهم .

۲۰۷ - الامیر یعقوب بن اللیث^۲

اول الملوك الصفاریة من شیراز^۳ کان فی بدایة حاله سفاراً و لکن متکبراً

۱ - آکل الرجل [من باب المفاعلة] و واکله اکل معه و الاخيرة علی البذل وهی فنیة و الهمز فی آکله اکثر واجود (لسان العرب) : ۲ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، و ای در م در تحت این عنوان ترجمه مخلوط و درهم برهمی از یعقوب بن اللیث و برادرش عمرو بن اللیث ذکر کرده که از ابتدا تا انتها سراسر مشحون است از اغلاط و اوهام و اشتباهات تاریخی بسیار عجیب فاحش ، مثل اینکه سلطنت یعقوب (۲۵۳-۲۶۵) را بعد از سلطنت عمرو (۲۶۵-۲۸۷) فرض کرده و یعقوب را دومین صفاریان پنداشته ، و خلافت مدثر (۲۵۲-۲۵۵) را بعد از خلافت معتمد (۲۵۶-۲۷۹) دانسته ، و تولیت معتضد عمرو لیث را بولایات ماوراء النهر در سنه ۱۹۹ نگاشته و حال آنکه معتضد در آن تاریخ متولد هم نشده بوده چه ولادت او در سنه ۲۴۲ یعنی چهل و سه سال بعد از تاریخ مذکور بوده ، و مثل اینکه گویند یعقوب بغداد را تسخیر نمود و حال آنکه اصلاً و ابداً چنین چیزی واقع نشده و هیچکس چنین مطلب باطلی روایت نکرده ، و باری چون این فصل مندرج در نسخه م تار و پودش همه از هذیانهای برهانشان و زاریهای مایهجوایی بافته شده بود و در درج آن هیچ فایده مطلقاً و اصلاً جز اغراء بجهل و اضلال قیاء و تخریب قلب متصور نبود و علاوه بر همه اینها معلوم نبود که این فصل را اصلاً که نوشته و در این کتاب گنجانیده بوده است چه آنچه مؤلف کتاب حاضر درین خصوص نگاشته قطعاً همانست که در نسختهین ب ق دیده در صفحه ۲۵۵

جباراً قال لعنه يوماً (ورق ۱۳۹ ب) اني اتفكر في امرى ولا يليق بحالى ان
اصرف عمرى في هذا العمل الدون وانى اريد ان احصل شرفاً وصيتاً وذكراً فى الدنيا
فتوجه الى خراسان واعطاه الله مناه حتى غلب تلك الديار ودانت له الملوك بالقهر
والاختيار^۱ وكان ذلك فى ايام المعتمد على الله^۲ [صح: المعتز بالله] ثم استولى
على كرمان و فارس فى ايام المعتز بالله [صح: المعتمد على الله] و صفا له من جيحون
الى الرى و من بغداد الى سجستان ، ولما مرض بالأهواز فاعىى الأطباء دواؤه
ارسل الى سهل بن عبدالله التستري فحمل اليه فى العماريات^۳ فلما حضره التمس
منه الدعاء فرفع سهل يديه و قال اللهم اريته ذل المعصية فأره عز الطاعة ففرج عنه
فى ساعته و اثر ذلك الكلام فى قلبه فنشر الخير و بسط العدل و قيل رجع الى شيراز

بقية از صفحه قبل

مندرج است و ما آنرا در متن بطبع رسانیده ایم لهذا باین ملاحظات ما در این ترجمه حال از ذکر
اختلاف قراءات نسخه م بگلی صرف نظر کردیم ، ۳ - صریح است که مؤلف یعقوب لیث
را از اهالی شیراز می دانسته و حال آنکه باجماع مورخین کلیه خاندان صفاریان از اهالی سیستان
بوده اند از شهر قرنین (رجوع شود بمعجم البلدان در تحت همین کلمه) ، -

۱ - کذانی ق ب (بخاء معجبه و تاء مشناه فوقانیه) ، م : الأ جبار (بجیم و باء موخده) ،

۲ - مؤلف باز اینجا دچار خبط و اشتباه شده و بجای المعتز بالله المعتمد على الله نگاشته و برعکس
در سطر بعد بجای المعتمد على الله المعتز بالله نوشته است ، و پرواضح است که خیال میکرده عصر
معتمد قبل از عصر معتز بوده است و حال آنکه حقیقت امر بخبط مستقیم برعکس است و ترتیب
خلقاء معاصر یعقوب از قرار ذیل است : **المعتز بالله** (۲۵۲-۲۵۵) ، - **المهتدی بالله** (۲۵۵)
۲۵۶) ، - **المعتمد على الله** (۲۵۶-۲۷۹) ، وای ما برسم خود متن را دست نزدیک و آنچه
صواب بود علاوه بر حاشیه در خود متن نیز بین دو قلاب درج کردیم تا خواننده در همان نظره اولی
صواب را از خطا فوریت تشخیص دهد ،

۳ - العمارية [بفتح العين المهملة و تشدید الیاء] هودج یجلس فيه ، (محیط المحيط و اقرب الموارد) ،
و این نوع هودج را هم اکنون در ایران عمارى گویند (رجوع شود پیرهان قاطع در « عمار-
و غیاث اللغات در « عمارى ») ، -

فتوفی بها، و ذکر فی التواریخ انه مات بجندیسا بور^۱ فی سنة خمس و ستین
ومائین^۲ وهو الصحیح، وینسب الیه اشعار بلیغة^۳ منها (ورق ۱۴۷):

سَلَامٌ عَلٰی اَهْلِ الْقُبُورِ الدَّوَارِسِ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَجْلِسُوا فِي الْمَجَالِسِ
وَلَمْ يَشْرَبُوا مِنْ بَارِدِ الْمَاءِ شَرِبَةً وَ لَمْ يَأْكُلُوا مِنْ كُلِّ رَطْبٍ وَ يَابَسِ
سَلَامٌ عَلٰی الدُّنْيَا وَ طَيْبِ نَعِيمِهَا كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ يَعْقُوبُ فِيهَا بِجَالِسِ^۴

و بعداء الحداء^۵ قبر اشهر انه ذاك ولعله واحد من قومه رحمة الله عليهم.

۱ - تصحیح قطعی از روی عموم ماخذ دیگر، - ق: بجندیسا بور، ب: بجندیسا بور، -
باجماع مورخین یعقوب بن اللیث درجندیسا بور (که شهر مشهوری بوده است درخوزستان و اکنون
نیز خرابه های آن اندکی در جنوب شرقی دزفول مشهود است و در نقشه های معتبر نیز جای آن
نشان داده شده است) وفات نموده است و در این باب اصلا و ابتدا اختلافی بین ایشان نیست،
۲ - خلاقی مابین مورخین نیست که یعقوب در ماه شوال سال دو بیست و شصت و پنجم وفات یافته
است، فقط روز آنرا بعضی چهاردهم و بعضی نوزدهم و بعضی بیستم ماه مذکور ضبط کرده اند،
۳ - این فقره که یعقوب لیث اشعار عربی گفته باشد ظاهرا باید بکلی بی اصل و افسانه باشد چه
بتصریح تاریخ سیستان که در خصوص تاریخ صفاریان قطعاً از ماخذ بسیار قدیمی معاصر یا قریب العصر
با آن طبقه استفاده نموده بوده یعقوب اصلا و ابتدا زبان عربی نمیدانسته و نمی فهمیده است، رجوع
شود بدو حکایت راجع باین مطلب در کتاب مزبور چاب آقای ملک الشعراء بهار ص ۲۰۹ و ۲۲۰-
۲۲۱، و معذک مسعودی در مروج الذهب که فقط قریب هفتاد سال بعد از یعقوب تألیف شده
در فصل خلافت المعتمد علی الله سه بیت بر همین وزن و قافیة اشعار متن کتاب حاضر باو نسبت داده
که عین آنها در حاشیة بعد مذکور خواهد شد، و لابد این ابیات از زبان او و باسان حال او گفته
شده بوده است نه آنکه شخص خود او گفته باشد چه ظاهرا شکی در صحت قول صاحب تاریخ سیستان
و دو حکایت مزبور نمیتوان نمود، ۴ - بیت اخیر این ابیات را ابن خلکان در شرح احوال
یعقوب لیث ۲: ۸۲ نقل کرده ولی نسبت بیعقوب نداده بلکه گوید: «قال ابو الوفاء الهارسی
رایت علی قبر یعقوب بن اللیث صحیفة وقد کتبوا علیها»

ملک خراسانا و اکناف فارس و ما کنت من ملک العراق بآیس
سلام علی الدنيا و طیب نعيمها اذا لم یکن یعقوب فیها بجالس

و مسعودی نیز در مروج الذهب در خلافت المعتمد علی الله سه بیت بهمین وزن و قافیة بیعقوب نسبت
داده و عین عبارت او اینست: «ویقال ان یعقوب بن اللیث قال فی سفرته هذه ابیاتا فی مسیره و انه
خرج منکراً علی المعتمد و من معه من الموالی اضعافهم الدین و اهلهم امر صاحب الزنج قتال:
خراسان احویها و اعمال فارس و ما انا من ملک العراق بآیس
اذا ما امور الدین ضاعت و اُضللت و رت فصارت کالرسوم التوارس
خرجت بعون الله یمناً و نصرة و صاحب رایات الهندی غیر حارس

۵ - یعنی جعفر حداء، رجوع شود بسابق بنمرة ۱۶۰ از تراجم،

النوبة السادسة

للجامع العتيق وما في حواليه

المسجد الجامع العتيق

لا ريب أن أفضل الأماكن لأجابة الدعاء في كل بلد مسجده الجامع عند المنبر وهذا مسجد قديم بناه من بناه بأخلاص نية من مال حلال بلا شبهة قال القاضي ناصر الدين البيضاوي^١ في تاريخه المسمى بنظام التواريخ^٢ أنه من بناء عمرو بن الليث، وروى أنه لما أسسه امران يطلب له الجذوع وتهيأ لذلك فقبل [له] أن امرأة صالحة من سروستان لها جذوع كثيرة في بساتين^٣ لها قد حصلها من اصل حلال فأرسل إليها وذهبوا ليشتروها فقالت انطعوموها ثم قوموها^٤ فلما قطعوها قالت انقلوها ثم ننظر في الثمن فلما نقلوها وقد تمت الجدران والأسطوانات^٥ والطبقان قالت سقفوا بها ثم نحسب^٦ القيمة^٧ فلما عملت الجذوع (ورق ١٢٧ ب) وتمت السقف^٨ قالت لا حاجة لي الي الثمن اني جعلتها في سبيل الله، فرفعوا

١ - رجوع شود برای بعضی مآخذ ترجمه احوال قاضی ناصرالدین بیضاوی بص ٧٧ حاشیه ٢ ،
٢ - این فقره در نظام التواریخ در اوایل فصل راجع بصقاریان در شرح سلطنت عمرو بن الليث مذکور است (چاپ حیدرآباد دکن ص ٥٦) ، و همین عبارت او است ، و از آثار وی (یعنی عمرو بن الليث) مسجد جامع شیراز مانده است « انتهى » ٣ - م : بستان ،
٤ - م بجای ثم قوموها ؛ لننظر فی امرکم ، ب جمله « ثم قوموها فلما قطعوها » را ندارد ،
٥ - ق ، والأسطوانات ، ٦ - تصحیح قیاسی بقرینه معادله با « ننظر فی الثمن » بصیغه متکلم مع التعلیل در سطر سابق ، - ق ، بحسب (بدون نقطه حرف اول) ، ب م ، بحسب ،
٧ - م : الثمن ، ٨ - کذا فی ق ب ، م : السقوف ، - بنا بر ق ب بقرینه تأنیث فعل تمت « السقف » باید خواند بضم سین و قاف بر وزن کتب که جمع سقف است مانند سقوف ، -

امرها الى عمرو بن الليث فغضب وقال تَقْبَلُ ثَمَنُهَا وَالْأَقْلَمُونَهَا^۱ مِنْ مَكَانِهَا ،
 فجاءت الصالحة وقالت أيها الأمير لمن بنيت هذا البيت قال لله عز وجل^۲ ورجاء
 لشوابه وطلباً لمرضاته^۳ قالت فأنا أيضاً رجوت ثواب الله وطلبت رضاه ففرق الأمير لها
 وخلاها ، وقيل إن استأذنه البناء كان من أولياء الله ولما أراد أن يضع أساس المحراب
 اعترض عليه بعض القوم في تمام المحاذاة فجذب ذلك الرجل اليه واره الكعبة
 مسامته لها ، ولما ولي الأنابك^۴ أمر بحلقتين من فضة وإرسل بهما^۵ الى مكة الشريفة
 وسأل شرفاءها^۶ أن يأتوه بحلقتين^۷ فجعلهما في مصراعي الباب المشهور بهما
 وقيل هما حلقتا الكعبة بعينهما ولا شك أنه قد اصابهما بركات ايدي اولياء الله كثيراً ،
 وفي هذا المسجد دار المصاحف فيها الجوامع^۸ والأجزاء بخطوط الصحابة
 (ورق ۱۲۸) والتابعين كثيراً وفيه مصاحف بخط امير المؤمنين ع^۹ والحسين
 وعلي بن الحسين وجعفر^{۱۰} وغيرهم وكان فيها مصحف بخط^{۱۱} امير المؤمنين عثمان
 وعليه اثر دمه فقد في أيام فتنة ولم يُطْلَع عليه ، ولا يخالو المسجد ابداً عن اولياء الله
 والدعاء فيه مرجو الأجابة .

۱ - كذا في م ، ب ق : تَقْلَمُوا بِهَا (ق بدون نقطة الحرف الأول) ، والأظهر : تَقْلَمُوهَا او فَاقْلَمُوهَا ،
 ۲ - هذه الواو موجودة في النسخ الثلاث ، ولعل الأظهر اسقاطها ، ۳ - ب ق : امرضاه ،
 ۴ - چنین است در هر سه نسخه بدون تعیین نام انابك ،
 ۵ - تصحيح قياسي ، - در هر سه نسخه ، بها ، ۶ - كلمة ، شرفاءها ، در م موجود نیست ،
 ۷ - م اینجا افزوده ، « من باب المسجد الحرام فقضى الله مراده و اتوه بها تین الحلقین » ،
 ۸ - رجوع شود بص ۱۵۱ س ۲ و ۱۶۵ س ۱۰ ، ۹ - م افزوده : الصادق علیه الصلوة والسلام ،
 ۱۰ - كلمة « بخط » در ق موجود نیست ،

۲۰۸ - السيد الامير احمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن

الحسين بن علي المرتضى رضوان الله تعالى عليهم اجمعين^۱

قدم شیراز فتوفی بها فی ایام الامون * بعد وفاة اخیه علی الرضا بطوس^۲
وكان اجودهم^۳ و ارا فہم نفساً قد اعتق الف رقبة من العبيد والاماء فی سبیل الله
تعالی وقیل استشهد ولم یوقف علی قبره حتی ظهر فی عهد الامیر مقرب الدین
مسعود بن بدر^۴ فبنی علیه بناء، وقیل وُجد فی قبره كما هو صحیحاً طری اللون

۱ - چنین است عنوان در ق ب ، م ، « السيد الامير احمد بن الامام موسى الكاظم » ، - در حاشیه م
در مقابل عنوان بخطی الدافی نوشته اند : « بقعة مزار مشهور بشاه چراغ » ، -
۲ - کدافی ق ب ، م بجای کلمات از ستاره تا اینجا دارد : بعد وفاة والده علیه السلام ببغداد ،
۳ - کدافی ق ، م افزوده ، جوداً ، ب افزوده ، جواداً ، - معلوم نشد ضمیر « اجودهم » و
« ارا فہم » بچه کسان راجع است ، ۴ - یعنی امیر مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود
ابن بدر یکی از دو وزیر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی و یکی از دو رکن دولت او ، و وزیر
دیگر امیر فخر الدین ابوبکر بن ابونصر حوایجی ممدوح سعدی است که در ص ۲۳۴ حاشیه ۳
مجمعی از شرح احوال او گذشت ، ترجمه مستقلی از این امیر مقرب الدین مسعود بن بدر درجائی
نیافتم فقط در بعضی از کتب تواریخ اشاراتی بسوانح احوال او آمده که خلاصه آنها ذیلاً نگاشته
میگردد ، از جمله در نظام التواریخ قاضی بیضاوی در فصل راجع بسطنت اتابک ابوبکر مذکور
(ص ۸۹ از چاپ طهران) گوید : « و [اتابک ابوبکر] دو امیر داشت که قطب مملکت و مدار
سلطنت [او] بودند : مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود و فخر الدولة والدین ابوبکر ، مآثر و محامد
ایشان و مشامیر موقوفات و خیرات که در فارس از ایشان صادر شده ایشانرا شارحی تمام است ، و
این امیر مقرب الدین مردی متعبد بود و هرگز در پی قصد کسی نمیرفت و هر وقت که بر اهادی دست
یافتی جرم ایشانرا بغو و اغماض مبدل کردی لاجرم در مضایقی که خلاصی از آن مستعیل می نمود
بفضل یزدانی رهائی یافت و هر کس که در قم او کوشید آخر الامر بفضیح ترین وجهی مقهور و
مخدول شد » انتهى ، - و در شیراز نامه در فصل راجع بوزراء همان اتابک ابوبکر منبوت گوید
(ص ۵۹) ، « ذکر وزراء نامدار اتابک ابوبکر ، هر چند اعیان مملکت و نواب و
عمال بارگاہ سلطنت او بی شمار بودند اما اعتماد و استظهار بامیر اعظم سعید مقرب الدین ابوالمفاخر
مسعود و امیر فخر الدین ابوبکر داشت و در کتبات و جزئیات امور رجوع برآی ایشان میفرمود ،
و امیر مقرب الدین مسعود عظیم ممتد مشایخ و ائمه و صلحا بود و در بازار بزرگ مدرسه عالی
بقیه در صفحه بعد

لم بتغیر و علیه فاضة^۱ سابغة و فی یدہ خاتم نقش علیہ « العترۃ لله احمد بن موسی »
فعر فوه به ، ثم بنی علیہ الأتابک ابوبکر بناء ارفع منه ، ثم اتت الخاتون تاشی^۲

بقیه از صفحه قبل

بنا کرد و بمدرسه مقرب اشتهار دارد ، و محاذی مدرسه رباطی ساخته متصل بمسجد عتیق شیراز ، و در جوار رباط دارالحدیثی و دارالشفائی [بنا] کرده و سقاییه سابقه قبلی مسجد جدید که بعلو و فسحت آن در شیراز نیست و وقف بسیار بر آن وضع و تعیین فرموده این زمان مدرسه و سقاییه در حال عمارت است و خلایق جهان از آن خیر متمتع و با بهره اند « تاریخ وفات او سنه خمس و ستین و شمانه است » انتهی ، - در اواخر سنه ۶۶۱ که فتنه عظیم السلجوقشاه بن سلجوق شاه بن سعد بن زنگی در شیراز روی داد و سلجوقشاه تمامت شهنشکان مغول هفتم شیراز را با زن و فرزند و خدم و حشم بر تیغ گذرانید و خانه های ایشان را آتش زد و بجزیره استماع این اخبار موحد و کور فرمان داد تا لشکری جرار از مغول و مسلمان و اشکرهایی اسفهان و اراستان ویزد و کرمان بسر کردگی امیرالتاجو برای فرونشاندن آتش آن فتنه بطرف شیراز حرکت کنند و سلجوقشاه از آوازه وصول آن لشکر خزانه که بود برگرفت و با لشکر حاضر بطرف سواحل دریای فارس بیرون رفت و جهازات مهیا داشت تا اگر از مقاومت عاجز آید پیر دریا زند و خود را بطرفی اندازد ، چون التاجو با آن لشکر عظیم بنزدیکهای شیراز رسید امیر مقرب الدین مسعود صاحب ترجمه با سادات و قضاة و ولایة و اکابر و مشاهیر و اعیان شهر از فوجی با اعلام و مصاحف و برخی با مطربان و آلات لهو و ساز و آواز مراسم استقبال براهی آوردند و بتبرعات و انکسار پیش آمدند و از طوفان قهر آن لشکر و حشر ایشان بچودی استنهایی شاهیدند امیر التاجو ایشانرا استمالت کرد و آن حشر پر شور و شر را که برای قتل و غارت آستین برزده و دامن در چیده بودند از تعرض منع کرد و در تعاقب سلجوقشاه عازم سواحل شده و بنیه حکایت سلجوقشاه و آتشه شدن او و تمامت لشکریان او و انقراض دولت سلجوریان و استقرار حکومت مغول در فارس بغایت مشهور و در عموم کتب تواریخ آن عصر مسطور است مقصود ما در اینجا فقط اشاره باین فقره است که امیر مقرب الدین مسعود در آن موقع بسیار خطرناک که بیم قتل اعلیٰ شیراز و نهب و تاراج و تخریب تمام آن شهر میرفت شیراز را از آسیب لشکر خونخوار مغول تنگناک داشت و شیرازیان بدین واسطه عظیم معتقد او شدند ، و این وقایع بأصح روایات در اواخر سنه ۶۶۱ الی اوایل سنه ۶۶۲ روی داده است (رجوع شود بجامع التواریخ و تاریخ و مناقب و تاریخ کزیده و شیراز نامه و روضه الصفا و حبیب السیر و « ممدوحین سعدی » و غیرها همه در قسمت سلجوریان در تاریخ سلجوقشاه مذکور) ،

۱ - درع مفاضة و فاضة زره فراخ ، و همچنین است درع سابغة یعنی زره نیرایخ و دراز (کتب لغت) ،
۲ - مقصود تاشی خاتون مادر شاه شیخ ابواسحق معروف است ، صاحب شرح از نامه که معاصر این خاتون و پسرش شیخ ابو اسحق مزبور بوده راجع باین قبله که تاشی خاتون پسر روضه منسوب باحمد بن موسی الکاظم (مشهور در عصر ما بشاه چراغ) بنا نهاده بوده ، نوری مفصل تر از کتاب بقیه در صفحه بعد

و كانت خيرة ذات تسبيح و صلاة بنت عليه قبة رفيعة (ورق ۱۲۸ ب) و بنت بجنبها

ببيه از صفحه قبل

حاضر سخن رانده گرچه نام صریح این خاتون را چون در حیات بوده تأدیاً نبرده است و عین عبارت او از قرار ذیل است و پس از شرح چگونگی پیدا شدن قبر احمد بن موسی بهمان کیفیت که مؤلف کتاب حاضر بیان کرده گوید (ص ۱۵۰-۱۵۱) « و بدین منوال مشهد مبارک اشتهار یافته تا در این وقت بتاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائة حضرت علیه بلمقیس عهد و زمان ناشره المعدلة و الا حسان مؤسسة مبانی الخیرات مهتد قواعد الحسنات از فواضل صدقات مقبوله بر سر روضه مقدسه او قبه عالی بر آورده که در رفعت با چرخ چنبری برابری میکند و چه جای آنست که اگر بافته عرش و سطح کرسی همسری کند روا باشد و مدرسه رفیع بآن ملاصق کرده و جماعتی از صلحا و عباد و متصوفه و گروهی از ائمه و علماء عظام هر یکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعه شریفه مقرر فرموده و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده و امیدوارم که اثر قبول خیر بموقع ایام دولت فرزند نامدار او شهنشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم اسکندر ثانی بانی مبانی جهانبانی ظل الله علی الاطلاق جمال الدنيا و الدین شیخ ابواسحق خلد الله ملکه برسد ان شاء الله وحده العزیز » انتهى - و ابن بطوطه سیاح معروف که دو مرتبه بشیراز ورود نموده بوده مرتبه اول در سنه ۷۲۷ و مرتبه دوم در سنه ۷۴۸ در حیات همین خاتون و سلطنت پسرش شاه شیخ ابواسحق وصف مثنوی از این مشهد و از کیفیت پذیرائی خاتون مزبور در آنجا مینماید که محض مزید فائده عین عبارت او را ذیلاً نقل میکنیم در ج ۱ ص ۱۳۲ از چاپ مصر در تحت عنوان « ذکر بعض المشاهد بشیراز » گوید : « فمنها مشهد احمد بن موسی - اخى على الرضا بن موسى - بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب رضی الله تعالی عنهم وهو مشهد معظم عند اهل شیراز یتبرکون به و یتوسلون الی الله بفضله و بنت علیه **طاش خاتون** ام السلطان اسی اسحق مدرسه کبیره و زاویه فیها الطعام للوارد و الصادر و القراء یقرؤن علی الترتیب دائماً و من عادة الخاتون انها تاتی الی هذا المشهد فی کمال لیلۃ اثنتین و یتجمع فی تلك اللیلة القضاة و الفقهاء و الشرفاء فاذا حضر القوم بالمشهد المبارک ختموا القرآن قراءة فی المصاحف و قرأ القراء بالأصوات الحسنه و انتم بالطعام و الفواکه و الحلواء فاذا اکل القوم و عطف الواعظ و یكون ذلك کله من بعد صاوة الظهر الی العشی و الخاتون فی غرفة مطلة علی المسجد لها شبکة ثم تضرب الطبول و الأنفار و البوقات علی باب التربة كما یفعل عند ابواب الملوک » انتهى و هم اکنون در موزه معارف شیراز قرآن سی پاره موجود است که بخط ثلث بسیار خوش بقلم خطاطی و سوم بپیر یحیی جمالی صوفی در سنه ۷۴۶ در شیراز در عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق کتابت شده و همین تاشی خاتون مادر شیخ ابواسحق مزبور آنرا بر همین مزار منسوب باحمد بن موسی الکاظم وقف کرده بوده است و صورت این وقف نامه در ص ۷۷ از جلد اول از « تاریخ عصر حافظ » تألیف آقای دکتر قاسم غنی چاپ شده است و رجوع شود بدانجا - و با همه این فضایل و مناقب و اعمال بر این خاتون وقتی متهم شد باینکه مابین او و وزیر پسرش شاه شیخ

ببيه در صفحه بعد

مدرسه عالیة وجعلت مرقدھا بجواره فی سنة خمسين وسبعمائة^۱ رحمة الله علیهم .

۲۰۹ - السيد محمد بن موسى

يقال انه اخوه وهو من ارباب مبارک متبرک يسكن فيه السادة الأخیار والصلحاء
الأبرار يعقد علیه المنذور وفيه لرجال الغیب^۲ حضور وحبور و تاریخه يعلم من
تاریخ أخیه من يتبعه ويتبعه رحمة الله علیهم .

۲۱۰ - القاضي شرف الدين محمد بن اسحق الحسيني^۳

ذو القدر الرفیع والنسب الصحيح والمجد العالی والعمز الباذخ ولی قضاء
شیراز سنین وکان مشاراً الیه فی العلم والتقوی قد جمع الله له رتب الدنيا والآخرة
ورزقه الله من الحلال اموالاً كثيرة وضياعاً و عقاراً ينفق منه ويعرف نعم الله تعالی
علیه وکان الملوك يهابونه ويعسدونه و اوجسوا منه خيفة مرة ما رأوا به من الجاه
والجلالة وكثرة الأتباع فحبسوه وکان جدنا الشيخ زين الدين مظفر^۴ بن روزبهان

بقیه از صفحه قبل

ابو اسحق امیر علی بن امیر غیاث الدین یزدی روابط غیر مشروع برقرار است و چون شیخ ابو اسحق
از قرار تقریر « تاریخ جدید یزد » (تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب یزدی در حدود ۸۶۲ هـ)
شخصاً ایشان را در خانه خلوتی که هر دو در آنجا اجتماع نموده بودند با زیافات ابتدا در همان جا وزیر
مزبور را بقتل آورد و این واقعه در شهر سنه ۷۴۶ اتفاق افتاد (رجوع شود بتاریخ مذکور
چاپ یزد سنه ۱۳۱۷ شمسی س ۱۵۲ - ۱۵۳) .

۱ - این تاریخ سنه ۷۵۰ ظاهراً تاریخ بناء مرقده است که تاشی خانون برای خود در جنب مشهد
منسوب باحمد بن موسی ساخته بوده وای تاریخ بناء اصل قبه مشهد مزبور بتوسط تاشی خانون
ظاهراً بطبق شیراز نامه که در حاشیه قبل عین عبارت آنرا نقل نمودیم در سنه ۲۴۴ بوده است .

۲ - ب : الرجال [ظ : الرجال] الصالحین ۳ - عنوان در م چنین است : السيد القاضي

شرف الدين (فقط) - ترجمه احوال این قاضی شرف الدین محمد بن اسحق حسینی در شیخ از نامه

ص ۱۵۴ نیز ملاحظه شود . ۴ - رجوع شود بنمبره ۱۶۲ از تراجم کاتب حاتم .